

تعدادی از کارگران که همراه با صنعت بردامنه شهری به بازار کار سرازیر می‌شوند، در وهله اول، در یافتن مشاغلی باز می‌مانند که کمابیش در مناطق دور افتاده هنوز وجود دارند... در نتیجه شهرهای بزرگ گرفتار نوعی بیکاری فزاینده هستند.

صنعتی اثر می‌گذارد، تأکید بر این نوع «فقر نوین» را می‌توان تلاشی دانست برای قطعیت بخشیدن دوباره به موقعیت اساسی طبقه مولد سنتی و انتظارش از دولت برای برآوردن نیازهای نوین او. این اتفاقی نیست که این خواست با همان لحنی به زبان می‌آید که انتقاد تند از نظام کمک دادن (به بیویان) بیان می‌گردد.

«فقر نوین» معنای دیگری هم دارد. یک دهه مشکلات اقتصادی لزوماً زخمهای عمیقی بر جهان کار وارد آورده است. پیش از همه، روند بهبود سریع استانداردهای زندگی ناگهان متوقف شد، و طبقه متوسط نیز از برآورده شدن انتظاراتش ناگهان مأیوس گردید. درست بهنگامی که مدافعان انقلاب صنعتی سرگرم بر خورداری از ثمرات موفقیت خود بودند، بحرانهای اقتصادی دراز مدت پیش آمد که اکنون نیز پا به دوران جدیدی می‌گذارد. آنهایی که خود را «فقیر نوین» می‌دانند قربانیان بی‌تقصیر این تغییر جهت هستند. این فقرای نوین کسانی هستند که از روند تولید کنار گذاشته شده‌اند و از این مهمتر در حال از دست دادن موقعیت بسیار مهم خود در جامعه‌اند. بحرانهایی که در افق رخ نموده اکنون دارد شکل یک بحران در اتحادیه‌ها (که در نتیجه برخوردهای صنف گرایانه معطل مانده‌اند)، بحران در احزاب سیاسی (که بر اثر کاهش اعضایشان ضعیف شده‌اند) و بحران در فرهنگ (که میل به سوی مضامین و ارزشهای تازه دارد) را به خود می‌گیرد. انقلاب تکنولوژیکی نژاد تازه‌ای از «تایکونها» را نیز به میدان آورده است که انگشت بر دگمه‌های علم، تکنولوژی و قدرت دارد؛ افراد این نژاد زبان کامپیوتری و علائم کامپیوتری به کار می‌برند که مردمان را نه به وابستگی

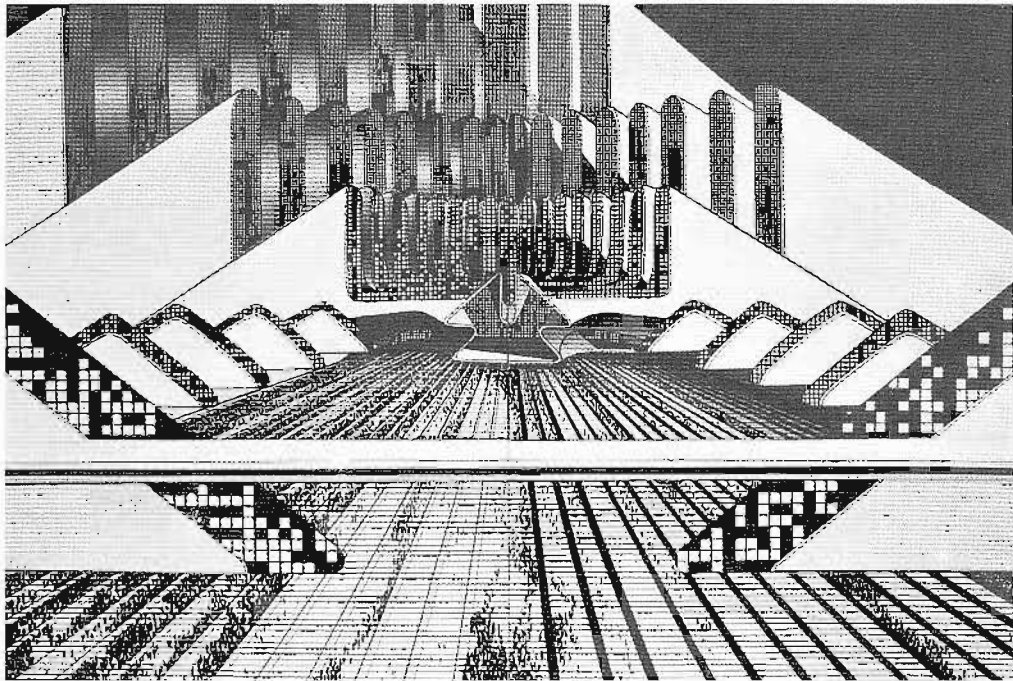
ایجاب این شیوه برخورد نوین در سراسر دنیای غرب مواجه با عکس‌العملهای عمده بوده است، و انتقادهای زیادی متوجه سیستم‌های توزیع مجدد منابع - به ویژه کمکهایی که به گروههای جمعیتی خارج از بازار کار می‌شود - کرده است. این روند چند پارگی و منفردسازی موجب تضعیف احساس تعلق به یک اجتماع گردیده و به تدریج ناحیه‌هایی را تباہ کرده است که در آنها هواداری اجتماعی از قشرهای محرومتر جمعیتی می‌تواند شکوفایی یابد - مردمی که از قلمرو تولید کنار گذاشته شده‌اند و از این‌رو در خطر محروم ماندن از نیازهای اساسی زندگی هستند.

این زمینه‌ایست که از آن مسئله فقر نوین سربرمی‌آورد. این اصطلاح مبهم است و جای تعبیرهای متفاوت دارد.

نخستین تعبیری که از این فقر نوین شده نامتناسب است و باید کنار گذاشته شود. این تعبیر با ظهور نیازهای «پس ماتریالیستی» (نیازهای نوین) سرو کار دارد که خاص جوامعی است که مسائل مادی خود را حل کرده ولی اکنون به طور فزاینده‌ای بر فشارهای عقلانی، فرهنگی و حتی روانشناختی آگاهی می‌یابند. ناکامی در دستیابی به کمال شخصی، تنهایی، بی‌باروری، ناتوانی در بهره‌وری از اوقات فراغت، وابستگی فرهنگی برخی از مسائلی هستند که جامعه بهره‌مند نه تنها در حل آنها فرومانده بلکه خود به وجود آورده و بدترشان کرده است. اینها البته مسائل بسیار بااهمیتی هستند که نباید نسبت به آنها بی‌اعتنا بمانیم. اما به همین قیاس نیز آشکار است که این مسائل ارتباطی با فقر ندارد حتی اگر انگ «نوین» به آن زده شود. در زمینه بحرانی که بر بهزیستی کشور و جامعه

در عین حال، شیوه‌های برخورد با نابرابری نیز به طرز قابل ملاحظه‌ای در حال تغییر هستند. از زمان انقلاب صنعتی به بعد، بسیاری چیزها، هم در حوزه‌های عقیدتی و هم مادی، دگرگون شده است. در دوران بنگاههای تولیدی بزرگ آسان می‌شد تولید را نمره کوشش مشتری به حساب آورد که در آن جدا کردن سهم هر فرد مشکل بود. ائتلاف دسته جمعی مزد کارگر را به منزله نتیجه یک رابطه کشمکش‌آمیز با کارفرما، که بخشی از کار کارگر را به سود تبدیل می‌کند، تعیین می‌کرد. به این ترتیب کارگران مجبور بودند نیروهای خود را متشکل سازند تا در برابر کارفرماهایی از خود دفاع کنند که به نظرشان مدام به پهای زحمت آنان نژوتمندتر می‌شدند.

اکنون وضعیت دگرگون شده است، و به همین قیاس، شیوه‌های برخورد با نابرابریهای اجتماعی تغییر یافته است. پیدایش اخیر واحد تولیدی کوچک ارزش نوینی هم به مدیر شرکت و هم به کارگر داده است. سهم مشخص هر فرد آشکارتر شده است: سهم کارفرما، که تن به خطر می‌دهد، و سهم کارگر، که در موفقیت بنگاه تولیدی نقش خاص خود را دارد. سود و کارمزد «شخصی» به این ترتیب برای نقش‌های گوناگون سهم در گردش بنگاه تولیدی تبدیل به پاداش «عادلانه» می‌گردد. از این‌رو هر تفاوتی که پیش بیاید قابل توجه است؛ و همین‌طور است نابرابریهای حاصل از آن. این بردباری نوین در مقابل تمیز و تبعیض مثبت (آنکه سهم بیشتر در تولید دارد سزاوار پاداش بیشتر است) در عین حال جنبه منفی خود را نیز دارد: آنکه در کوشش مشترک سهمی ندارد چیزی به او تعلق نمی‌گیرد.



تعدادی از کارگران که همراه با صنعت پر دامنه شهری به بازار کار سرازیر می‌شوند، در وهله اول، در یافتن مشاغل باز می‌مانند که کمابیش در مناطق دور افتاده هنوز وجود دارند... در نتیجه شهرهای بزرگ گرفتار نوعی بیکاری فزاینده هستند.

در عین حال، شیوه‌های برخورد با نابرابری نیز به طرز قابل ملاحظه‌ای در حال تغییر هستند. از زمان انقلاب صنعتی به بعد، بسیاری چیزها، هم در حوزه‌های عقیدتی و هم مادی، دگرگون شده است. در دوران بنگاههای تولیدی بزرگ آسان می‌شد تولید را نمره کوشش مشتری به حساب آورد که در آن جدا کردن سهم هر فرد مشکل بود. ائتلاف دسته جمعی مزد کارگر را به منزله نتیجه یک رابطه کشمکش آمیز با کارفرما، که بخشی از کار کارگر را به سود تبدیل می‌کند، تعیین می‌کرد. به این ترتیب کارگران مجبور بودند نیروهای خود را متشکل سازند تا در برابر کارفرمایی از خود دفاع کنند که به نظرشان مدام به بهای زحمت آنان فروتن‌تر می‌شدند.

اکنون وضعیت دگرگون شده است، و به همین قیاس، شیوه‌های برخورد با نابرابریهای اجتماعی تغییر یافته است. پیدایش اخیر واحد تولیدی کوچک ارزش نوینی هم به مدیر شرکت و هم به کارگر داده است. سهم مشخص هر فرد آشکارتر شده است: سهم کارفرما، که تن به خطر می‌دهد، و سهم کارگر، که در موفقیت بنگاه تولیدی نقش خاص خود را دارد. سود و کارمزد «شخصی» به این ترتیب برای نقش‌های گوناگون سهم در گردش بنگاه تولیدی تبدیل به پاداش «عادلانه» می‌گردد. از این رو هر تفاوتی که پیش بیاید قابل توجه است؛ و همین‌طور است نابرابریهای حاصل از آن. این بردباری نوین در مقابل تمیز و تبعیض مثبت (آنکه سهم بیشتر در تولید دارد سزاوار پاداش بیشتر است) در عین حال جنبه منفی خود را نیز دارد: آنکه در کوشش مشترک سهمی ندارد چیزی به او تعلق نمی‌گیرد.

ایجاب این شیوه برخورد نوین در سراسر دنیای غرب مواجه با عکس‌العملهای عمده بوده است، و انتقادهای زیادی متوجه سیستم‌های توزیع مجدد منابع - به ویژه کمکهایی که به گروههای جمعیتی خارج از بازار کار می‌شود - کرده است. این روند چند پارگی و منفردسازی موجب تضعیف احساس تعلق به یک اجتماع گردیده و به تدریج ناحیه‌هایی را تیار کرده است که در آنها هواداری اجتماعی از قشرهای محرومتر جمعیتی می‌تواند شکوفایی یابد - مردمی که از قلمرو تولید کنار گذاشته شده‌اند و از این رو در خطر محروم ماندن از نیازهای اساسی زندگی هستند.

این زمینه‌ایست که از آن مسئله فقر نوین سر بر می‌آورد. این اصطلاح مبهم است و جای تعبیرهای متفاوت دارد.

نخستین تعبیری که از این فقر نوین شده نامتناسب است و باید کنار گذاشته شود. این تعبیر با ظهور نیازهای «پس ماتریالیستی» (نیازهای نوین) سرو کار دارد که خاص جوامعی است که مسائل مادی خود را حل کرده ولی اکنون به طور فزاینده‌ای بر فشارهای عقلانی، فرهنگی و حتی روانشناختی آگاهی می‌یابند. ناکامی در دستیابی به کمال شخصی، تنهایی، بی‌باروری، ناتوانی در بهره‌وری از اوقات فراغت، وابستگی فرهنگی برخی از مسائلی هستند که جامعه بهره‌مند نه تنها در حل آنها فرومانده بلکه خود به وجود آورده و بدترشان کرده است. اینها البته مسائل بسیار بااهمیتی هستند که نباید نسبت به آنها بی‌اعتنا بمانیم. اما به همین قیاس نیز آشکار است که این مسائل ارتباطی یا فقر ندارد حتی اگر انگ «نوین» به آن زده شود. در زمینه بحرانی که بر بهزیستی کشور و جامعه

صنعتی اثر می‌گذارد، تأکید بر این نوع «فقر نوین» را می‌توان تلاشی دانست برای قطعیت بخشیدن دوباره به موقعیت اساسی طبقه مولد سنتی و انتظارش از دولت برای برآوردن نیازهای نوین او. این اتفاقی نیست که این خواست با همان لحنی به زبان می‌آید که انتقاد تند از نظام کمک دادن (به بینوایان) بیان می‌گردد.

«فقر نوین» معنای دیگری هم دارد. یک دهه مشکلات اقتصادی لزوماً زخمهای عمیقی بر جهان کار وارد آورده است. پیش از همه، روند بهبود سریع استانداردهای زندگی ناگهان متوقف شد، و طبقه متوسط نیز از برآورده شدن انتظاراتش ناگهان مأیوس گردید. درست بهنگامی که مدافعان انقلاب صنعتی سرگرم برخورداری از ثمرات موفقیت خود بودند، بحرانهای اقتصادی دراز مدت پیش آمد که اکنون نیز پا به دوران جدیدی می‌گذارد. آنهایی که خود را «فقیر نوین» می‌دانند قربانیان بی‌تقصیر این تغییر جهت هستند. این فقرای نوین کسانی هستند که از روند تولید کنار گذاشته شده‌اند و از این مهمتر در حال از دست دادن موقعیت بسیار مهم خود در جامعه‌اند. بحرانهایی که در افق رخ نموده اکنون دارد شکل یک بحران در اتحادیه‌ها (که در نتیجه برخوردهای صنف گرایانه معطل مانده‌اند)، بحران در احزاب سیاسی (که بر اثر کاهش اعضایشان ضعیف شده‌اند) و بحران در فرهنگ (که میل به سوی مضامین و ارزشهای تازه دارد) را به خود می‌گیرد. انقلاب تکنولوژیکی نژاد تازه‌ای از «تایکونها» را نیز به میدان آورده است که انگشت بر دگمه‌های علم، تکنولوژی و قدرت دارد: افراد این نژاد زبان کامپیوتری و علائم کامپیوتری به کار می‌برند که مردمان را نه به وابستگی

سلطه و

نوشته نگوین وان خوا

جامعه بعد از استعمار، تاکنون، نشان داده است که قادر به ایجاد تحرک برای افتادن در جاده پیشرفت نیست. دلیل این امر آن است که گرچه استقلال سیاسی حاصل شده، با اینهمه چارچوب وابستگی ناشی از سلطه دوران استعمار همچنان دست نخورده باقی مانده و به خاطر ظهور سرمایه‌داری بین‌المللی در جهان در واقع محکمتر نیز شده است. در چنین شرایطی عبور از سدها و موانع گوناگونی که بر سر راه پیشرفت کشورهای مستقل وجود دارد بسیار مشکل است.

ملتهای نواستقلال، در برابر کشورهای پیشرفته، بدون شک هنوز از لحاظ ساختار وابسته به آن کشورها هستند، و این وابستگی بیش از آنکه مبتنی بر رابطه میان حاکم و محکوم باشد، بیانگر نوعی عدم توازن ساختاری است: عدم توازن در قدرت (کشورهای صنعتی امکانات بیشتری برای برقرار کردن روابط اقتصادی بین‌المللی دارند)، عدم توازن در منابع مالی (کشورهای جهان سوم نیاز به وارد کردن سرمایه خارجی دارند)، عدم توازن در ظرفیت تکنولوژی (کشورهای جهان سوم همچنین نیاز به وارد کردن تکنولوژی خارجی دارند)، و بالاخره عدم توازن در ساختار تولید (اقتصادهای صنعتی در برابر اقتصادهای کشاورزی).

وابستگی همواره به نفع طرف قوی‌تر عمل می‌کند. سلطه امپریالیستی، از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، در کشورهای نواستقلال جای سلطه استعماری را گرفته است. این سلطه به دو صورت عمل می‌کند: از طریق فشار کشورهای صنعتی غربی و از طریق فعالیت شرکت‌های چندملیتی؛ تأثیر عمیق و فزاینده این دو جریان در کشورهای فقیر به وضعیت جدید تقسیم کار بین‌المللی انجامیده است. کشورهای امپریالیستی و شرکت‌های چندملیتی از طریق کمک‌های اقتصادی و فنی و نظارت‌های سیاسی و

در پی نخستین شغل خویشند. گروه اول فقیر نیستند، زیرا مزایای بیکار ماندگی را دارند، درحالی که گروه دوم در آمارهای مربوط به فقر حضور ندارند، به این جهت که هنوز در میان خانواده‌هایی به سر می‌برند که خود فقیر نیستند. با این همه هر دو قشر در وضعیتی هستند که به طور مصنوعی ایجاد شده است و دیر یا زود، به فقر واقعی تبدیل خواهد شد.

و بالاخره اینکه واقعیت را نباید پرده پوشی کرد؛ درحالی که توجه به قشرهای تازه فقرا، که تعدادشان به سرعت رو به افزایش است، ضروری می‌نماید، در عین حال نباید کسانی را از یاد برد که در شرایطی به مراتب بدتر، هرگز از زیستن باز نمانده‌اند. این نکته از این لحاظ باید با تأکید یادآوری شود که فقر «سنتی» ظاهراً در حال شکل‌گیری مجدد است، زیرا افراد بیشتری همچنان خود را در موقعیتهای متزلزل و حاشیه‌ای می‌یابند، و در عین حال سیستم‌های حمایت ملی به علت مشکلاتی که طر‌حهای بیمه ملی مدام با آنها دست به گریبان است، ظاهراً گرایش فزاینده به قطع سریع مزایا دارند.

جیووانی ساریلون، متخصص ایتالیایی مسائل پیشرفت و فقر، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ونیز است.

درمانده‌وار بلکه به نوعی از بیسوادی نوین تسزل می‌دهد.

روند تازه‌ای که نابرابریها را به وجود می‌آورد در پیش است، و هیچ تمهید مؤثری برای مقابله با آن در نظر گرفته نشده است؛ با این همه چنین می‌نماید که یک آگاهی عمومی به وجود آمده است. این فقر نوین آشکارا به منزله بهایی است که جامعه باید بپردازد. آنهم اگر پس از دوره انتقالی که معلوم نیست تا کی بیاید، بار دیگر بتواند شاهد یک بهبود مشخص در زندگی کلی‌اش باشد. در این میان، هر دو نوع کهنه و نوین فقر همچنان رو به رشد خواهد بود.

فقرای نوین قربانیان بحرانها و پیامد انقلاب تکنولوژیک هستند و خواهند بود. بیکاری در دوره دوران نوآوریها در حوزه تولید، بسیار جدی‌تر از دوره ترقی تکنولوژیک است.

بنابراین فقر نوین از دنیای کار سر بر می‌آورد؛ قشری که بیشتر از همه در خطر است جوانان بیکاری هستند که مهارت‌های شغلی لازم برای تکنولوژی جدید را ندارند. دو قشر از مردم فقیر هستند که هنوز هم در چشم‌انداز افقند، ولی دیگر نمی‌توان نسبت به آنان بی‌اعتنا ماند. یکی بیکاران موقتی که بسیار نامحتمل می‌نماید که شغلی در تولید بیابند، و دیگر جوانانی که

فقیرترین فقیران

جنیسی بین‌المللی ATD^۱ جهان چهارم یکی از شرکت‌کنندگان گردهمایی بین‌المللی درباره «فقر و ترقی» بود که از ۱۷ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۶ در مقر یونسکو برگزار شد. هوگت ریویگلد و اوگن براند در سندی که برای این گردهمایی فراهم آورده بودند، ضربات‌المللی آفریقایی از جنوب صحرا به این مضمون را نقل کردند «آدمی داری آدمی است»، و اشاره کردند که این «داروه» برای جماعت‌هایی که با فقر مداوم و خشن در ناتوانی افتاده‌اند، تنها یک بند حکیمانه نیست. این مستلزم آمادگی مردان و زنان برای در میان نهادن بخش مهمی از زندگی‌هایشان است، مستلزم سه‌مسخره افکندن اعتبار شغلی‌شان در راه کمک برای ترقی دیگران است...

«می‌بینیم که ترقی همیشه در رسیدن به فقیرترین فقیران کند حرکت می‌کند. در زمانی که باقی جمعیت آغاز به برخورداری از میوه‌های ترقی مثل ارتباطات نوین تکنولوژی کرده‌اند، فقیرترین فقیران هنوز در گرداب بیسوادی دست و پا می‌زنند و کلنجار می‌روند تا خواندن و نوشتن بیاموزند...»

«مردم خیلی فقیر باید در پایه‌ریزی آینده سهیم باشند. تاریخ گواه است که اگر آنان در مرحله طرح‌ریزی برنامه‌های نوین نقش نداشته باشند، از منافع دیگر گرونی سود نخواهند برد. ترقی که هدفش سودرسانی به همگان است هنوز موفق به براندازی فسق مسخره نگردیده است...»

«ATD جهان چهارم، که بر این اساس بنیان یافت تا اجازه ندهد ضعیفان به کنار رانده شوند، بر آنست تا در خدمت کسانی باشد که در برابرشان متمهید شده است، و این تمهید را با کسانی عملی می‌سازد که هر روز با آنها سر و کار دارد... جلب حمایت برای مسخرمان چنان وظیفه پراهمیتی است که برای هر چه تمهیدش بودن آن هر آنچه ممکن است، باید انجام داد... آدمی را در مرکز ترقی نهادن و ضعیف‌ترین را در کانون توجه‌ها جای دادن به نظر ما نخستین گام در بسیج تمام نوع بشر برای دستیابی به عدالت و صلح است.»

۱. ATD حروف اول Aide à toute détresse (کمک به همه درماندگان) است.